

اولین منادیان "جنبش اصلاحات"

پاسخی به ادعاهای رضا مقدم

کاظم نیکخواه

توضیح نویسنده

این مجموعه در واقع شامل دو قسمت مجزاست. یکی مقالاتی در سه بخش تحت عنوان "اولین منادیان جنبش اصلاحات" است که در سال ۱۳۸۶ در سه شماره مجزا از نشریه کارگر کمونیست منتشر شد، و دیگری يك مقاله نسبتاً کوتاه که به کشاکشهای درون سندیکای واحد در ماههای اخیر مربوط است. هردوی این نوشته ها در پاسخ به ادعاهای بی پایه محفل رضا مقدم نوشته شده است. این محفل دیگر از نظر سیاسی حتی همان جای حاشیه ای سالهای قبل را هم ندارد و بطور واقعی از زمان نوشته شدن "اولین منادیان جنبش اصلاحات" بسیار بیشتر منزوی شده و به آحاد تشکیل دهنده خود تقسیم شده است و حتی دو نفر اصلی تشکیل دهنده آن نیز در کنار هم نمانده اند. از این نظر نقد ادعاهای این جریان عملاً نیز صحت خود را اثبات کرده است.

اما مطالعه این نقدها بیش از هر چیز بعنوان منبعی برای آشنائی با بحثهای سیاسی و جهت گیری و ارزیابی های حزب کمونیست کارگری نسبت به تحولات سیاسی جامعه و چشم انداز اوضاع آموزنده است. جامعه داور بسیار مناسبی برای محک زدن این ارزیابیهاست که در گذشته ما نسبت به روند تحولات اجتماعی و جایگاه طبقات و جریانات سیاسی چه بحث و نظری داشتیم و جریانات دیگر چه ارزیابی ای داشتند و تا چه حد ما به این جهت گیریها و تحلیلها وفادار مانده ایم و جواب گرفته ایم و مخالفین ما با چه تناقضات و معضلاتی دست و پنجه نرم میکنند. گوشه ای از جدالهای قبل را اینجا در این نوشته ها میشود لمس کرد. این نوشته ها از این زاویه جنبه ای از پایه های برخورد حزب به گرایشات مختلف درون و بیرون حکومت را به خواننده توضیح میدهد. از این رو مطالعه این نوشته ها برای آشنائی با گوشه ای از تاریخچه و سیاستهای حزب کمونیست کارگری ضروری است و علاقمندان را به مطالعه آنها دعوت میکنیم.

اولین منادیان "جنبش اصلاحات"

بخش اول

خواندن کتاب رضا مقدم با عنوان "در این بن بست، سه حزب کمونیست کارگری در انتهای راه" بیش از اینکه انسان را متعجب کند، باعث تاسف میشود. تاسف از این که این دوست ما گویی در هفت هشت سال گذشته واقعا در خواب بوده است. هنوز دارد با کابوس کنگره دوم حزب کمونیست کارگری در سال ۹۹ (۱۳۷۸ شمسی) که منصور حکمت بحث "حزب و قدرت سیاسی" را طرح کرد و ماههای بعد از آن دست و پنجه نرم میکند. خود را مقبون می بیند و میخواهد کاری بکند. احساس غبن میکند که خورده است و جوابی نداشته است و یک کلمه جواب نداده است. او هنوز مستعفی سال ۹۹ است. گویی تحولی را در این سالها ندیده، جنب و جوشی را شاهد نبوده است. این هنوز همان رضا مقدم بعد از کنگره دوم حزب در سال ۹۹ است که تصور میکند اطرافیان چشم به او دوخته اند که از جا برخیزد. هنوز "از بنیانگزاران" است. دارد به بحثهای آن روزهای استعفا جواب میدهد. هنوز دارد تعداد مستعفیون سال ۹۹ را میشمارد و نمیخواهد قبول کند که اطراف او خالی است. نمیخواهد قبول کند که از آن مستعفیون که به هردلیلی از حزب جدا شدند حتی دو نفر هم با ایشان نمانده اند. شخصا از موقعیتی که رضا مقدم در آن دارد دست و پا میزند احساس ناآرامی کردم. او یک مرتبه از خواب بیدار شده است چشمانش را مالیده و به بیرون پنجره نگاه کرده و فهمیده است که سال ۲۰۰۷ است و هنوز جمهوری اسلامی سر کار است و تعرضش به مردم را شروع کرده است. قلم را برداشته و شروع به نگارش کرده است. که نگفتم؟ "دیدید انقلاب نشد؟"، "دیدید جمهوری اسلامی سرنگون نشد؟" و بعد شروع به بافتن کرده است که حزب کمونیست کارگری با بحثهای منصور حکمت در کنگره حزب در سال ۹۹ "مفتون قدرت شد". "کلا طبقه کارگر را از استراتژی خود کنار گذاشت"، و "ائتلاف با سلطنت طلبان را خط خود قرار داد"، و دچار بن بست و بحران شد. فاکت؟ روی کار آمدن احمدی نژاد! فاکت؟ تشکیل سه حزب کمونیست کارگری! فاکت نوشته کاظم نیکخواه علیه محافل کارگری و تحقیر کارگران! فاکت؟ تظاهراتی در چند سال پیش در شهری در کانادا که یک نفر از کمیته مرکزی حزب کمونیست کارگری که الان مدتهاست با این حزب نیست در صفی که سلطنت طلبان هم بودند علیه رژیم سخنرانی کرد!! و بعد. در کنگره دو ما چیزی نگفتیم اما حرف زیاد داشتیم! حسن وارش را بخاطر اینکه از حزب دیگری دفاع کرده بود و نوشته بود زنده باد یک حزب دیگر اخراج کردند! سایتی علیه ما راه انداختند که خیلی بد بود! و سیاه کردن صفحاتی متعدد بر این روال که خواننده کتابش اگر از آن تاریخ خبری نداشته باشد نمیفهمد بحث بر سر چیست و او با چه زبانی دارد حرف میزند. حتی او چندین نوشته و نامه رد و بدل شده در سال ۹۹ و متن استعفانامه اش را در این کتاب بطور کامل جهت رجوع خوانندگان منعکس کرده است! واقعا بقول آن شاعر "من در کجای زمان ایستاده ام؟!"

شخصا با خود زیاد کلنجار رفته که آیا باید جواب چنین نوشته ای و بحثها و جوسازیهایی که هشت سال پیش جواب خود را گرفته اند داد. آیا باید جواب کسی که هشت سال پیش گفته است حزب کارگران و طبقه کارگر را کنار گذاشته است، یک سال پیش گفته است "این حزب یک جریان جدی در جنبش کارگری است"، و چند ماه پیش برای اینکه بگوید چرا حزب کمونیست کارگری در جنبش کارگری فعال و دخیل است، تئوری بدیع و "بسیار عمیق" "سورچران جنبش ها" را ابداع کرده است، و بعد همه را فراموش کرده و میگوید حزب طبقه کارگر را کنار گذاشت جواب داد؟ تمام کتاب رضا مقدم از همین دست است. و واقعا هنوز هم مطمئن نیستم پرداختن به آن کار مفیدی باشد. فقط خودم را راضی کردم که بهررو به بهانه این بحث میشود گوشه ای از خط حزب را برای کسانی که علاقمندند روشن تر کرد.

بگذارید یک نکته ساده را هم همینجا اشاره کنم. قاعدتا کسی که انحرافات را به مقطع معینی در حیات یک حزب نسبت میدهد اگر در حرف خود جدی باشد باید مدافع و پیشبرنده سیاستها و خط قبل از آن مقطع باشد. این یک انتظار منطقی و بدیهی است. اولین سوالی که برای خواننده پیش می آید اینست که آیا رضا مقدم که خود عضو دفتر سیاسی حزب در دوره قبل از کنگره دوم حزب بوده است و هنوز دوست دارد یادآوری کند که او یکی از "بنیانگذاران حزب" بوده است و همه انحرافات را به مقطع بعد از کنگره دوم که بحث "حزب و قدرت سیاسی" توسط منصور حکمت مطرح شد ربط میدهد، آیا مواضع و سیاستهای قبل از آنرا قبول دارد؟ آیا ایشان مدافع سیاستها و استراتژی و قطعنامه ها و ادبیات قبل از کنگره دوم هست؟ در سال ۹۹ که ایشان از حزب جدا شدند هشت سال از حیات این حزب میگذشت و بیش از بیست سال از شکل گیری جریان بنام "مارکسیسم انقلابی" که مقدمه تشکیل حزب کمونیست کارگری بود میگذشت. صدها نوشته و قطعنامه و کتاب و انبوهی ادبیات این دوره را نمایندگی و بیان میکنند. رضا مقدم کدام بخش از دوره قبل و آن ادبیات و سیاستها را برای یک روز هم شده دنبال کرده و مورد دفاع قرار داده است؟ چرا رضا مقدم خط قبل از کنگره دوم حزب را ادامه نداد؟ چرا ایشان برنامه "یک دنیای بهتر" را برنامه خود اعلام نکرده است؟ چرا بحثهایی نظیر "اسطوره بورژوازی ملی و مترقی" یا "دموکراسی تعابیر و واقعیات" یا "قطعنامه در مورد سنديکا و شورا" و صداها بحث و قطعنامه دیگر را یک جا هم مورد دفاع قرار نداده است؟ آیا یکی از اینها که بهررو رسما جزو تاریخ زندگی سیاسی خود ایشان هم هست حتی در آرشیوهای علنی ایشان موجود است؟

اینها و سوالاتی از این قبیل زیاد است. و پاسخ آنها هم روشن است. رضا مقدم از هیچ بخشی از کمونیسم کارگری چه دوره قبل و چه بعد از کنگره دوم حزب دفاع نکرده است و نمیکند. او قبل از استعفایش حرفی نزده بود و چیزی را نقد نکرده بود. وقتی که رفت حتی یک کلمه نقد و بحث و اعلام اختلاف با بحث و سیاستی از حزب را کسی از او نشنیده بود. اما مشکل و معضل او با کل خط کمونیسم کارگری بود و نشان خواهیم داد که دقیقا با شروع دوم خرداد آغاز شد. بهررو برای نقد این کتاب انسان برآستی از فرط وفور در مضيقه می افتد. من هم قصد نقد تمام ادعاها و تره‌های مشعشع آنرا ندارم. کافی است به همان ماخذی که رجوع داده است خواننده رجوع کند تا بفهمد که با پدیده شناخته شده ای بنام "جوسازی" روبروست. همانگونه که گفتم تلاش میکنم چند محاوره اصلی این کتاب را مختصرا زیر ذره بین بگذارم. بگذارید از همان تری پایه ای این کتاب یعنی "جمهوری اسلامی سرنگون نشد" شروع کنیم که تمام شان نزول این کتاب را توضیح میدهد.

"جمهوری اسلامی سرنگون نشد"

شان نزول این کتاب در واقع همین است که جمهوری اسلامی سرنگون نشده است. بی دلیل نیست که حرفهای ناگفته هشت سال پیش درست همزمان با شدت یافتن تعرض جمهوری اسلامی به کارگران و مردم منتشر میشود. رضا مقدم نقطه قوت خویش را این می بیند که او گفته است جمهوری اسلامی میماند و مانده است. حزب کمونیست کارگری گفته است جمهوری

اسلامی سرنگون میشود و نشده است! به همین سادگی! يك هفته ای قبل از بیرون آمدن این کتاب ایرج آذرین هم در نشریه اش نوشته ای فراموش نشدنی و "بسیار عمیق و متین" با امضای "سیامک کامران" را منتشر کرد که اساسش همین بود. آنجا نویسنده از سرپاماندن جمهوری اسلامی و انشعاب در حزبی که سرنگونی طلب است غش و ریسه میرود و با زبانی فوق العاده لمپنی و توهین آمیز که تا کنون در مبتذل ترین نشریات اپوزیسیون هم ندیده بودیم و نشاندهنده تحول حیرت انگیز فکری و اخلاقی ایشان است، تلاش میکند سرپاماندن جمهوری اسلامی و "شکست سیاست حزب کمونیست کارگری" را در فضایی از نفرت هیستریک از حزب و رهبرانش به ریشخند بگیرد.

این هردو يك چیز را میخواهند لاپوشانی کنند و آن اینکه ایشان فقط نگفتند جمهوری اسلامی سرنگون نمیشود (که تازه همین هم بهیچ وجه جای افتخاری نیست و به این میپردازم که جایگاه جریانی که کارش این باشد که بقای جمهوری اسلامی را تئوریزه و اثبات کند کجاست و چه گلی میتوانست به سر چه کسی بزند) بلکه چیزهای دیگری هم گفته بودند و میگویند. اینها از اولین قربانیان دوم خرداد بودند. پیروزی دوم خرداد و بقول خودشان "جنبش اصلاحات" را بسیار محتمل و قطعی اعلام کردند. تبدیل رژیم اسلامی به حکومت متعارف بورژوازی یا بقول آنها "دولت سرمایه داران" را قطعی اعلام کردند و گفتند جمهوری اسلامی خود را مستحکم و تثبیت میکند. در واقع استعفایان از حزب کمونیست کارگری هم نتیجه روی کار آمدن دوم خرداد و همین ارزیابی ها بود. در درون حزب يك کلمه از این تحلیل ها را نگفتند چون میدانستند که این خط و این سیاستها نمیتوانست جایی در این حزب باز کند. اما يك ماه بعد از استعفای آوریل ۹۹ رضا مقدم در مصاحبه ای از جمله چنین میگوید: "آنهايي که چشم انداز اوضاع را به طرف انقلاب می بینند به وجود جنبش دوم خرداد و گسیختگی در بالا استناد میکنند. همانطور که قبلا هم گفتم پیشروی و موقعیت دوم خرداد پیروزی بورژوازی ایران است. اگر چه ظاهرا پیشروی و موفقیت این جنبش گسیختگی و اختلاف حاد در رژیم اسلامی ایجاد میکند اما این گسیختگی ها بطرف انهدام و سرنگونی رژیم اسلامی حرکت نمیکند بلکه بطرف تطبیق رژیم اسلامی با يك رژیم متعارف بورژوازی و استحکام بیشتر حرکت میکنند"

تمام کنه و جوهر اختلاف رضا مقدم با حزب کمونیست کارگری در همین بند مستتر است. رضا مقدم در همین يك بند که خط و جهت گیری او از سال ۹۹ بود و ظاهرا هنوز هم هست دارد تاکید میکند که اولاً دوم خرداد پیشروی میکند و پیروز میشود ثانیاً در نتیجه آن جمهوری اسلامی به يك رژیم متعارف بورژوازی تبدیل میشود و ثالثاً این رژیم به طرف استحکام بیشتر حرکت میکند. این را ایرج آذرین در کتابی تحت عنوان چشم اندازها و تکالیف که آن هم داستان جالب خود را دارد برای ایشان با تفصیل در يك لاف ناه تفوریک فرموله کرده بود. این کتاب در واقع مانیفست رضا مقدم و ایرج آذرین برای دادن يك توجیه ظاهرا مارکسیستی برای راهی شدن بدنبال همان "جنبش اصلاحات" کذایی است. در آن کتاب ایرج آذرین از جمله چنین میگوید "جوهر و وضعیت حاضر (روی کار آمدن دوم خرداد) در ایران تلاشی است که برای گذار جمهوری اسلامی از "دولت سرمایه" به "دولت سرمایه دارها" صورت میگیرد. در تمام قرن بیستم هیچگاه اوضاع به اندازه امروز برای چنین تحولی آماده نبوده است. و هیچگاه چون امروز بخشی از حکومت نیز خود قصد چنین تحولی را نکرده است" و بعد در جای دیگری ادامه میدهد "يك پیش شرط حیاتی برای "دولت سرمایه دارها" اینست که بورژوازی هژمونی سیاسی خود را بدو بر افشار و طبقات دیگر تأمین کرده باشد... اعمال هژمونی بر طبقه کارگر معضل محوری جنبش اصلاحات سیاسی است و بسیج بخش موثری از طبقه کارگر پیش شرط حیاتی شکل گیری "دولت سرمایه دارها" ست" (خط تاکید ها از خود ایرج آذرین) و برای اینکه نشان دهد دوم خرداد موفق خواهد شد کارگران و مردم را به دنبال خود بکشاند اینطور ادامه میدهد: "از نظر سیاسی حذف خونین نیروهای چپ و کمونیست از صحنه سیاسی ایران و اختناق سیاسی که قریب به دو دهه در ایران حاکم

است، تفکر سیاسی چپ در جامعه را بشدت تضعیف کرده است. سرکوب شوراهای کارگری، محروم کردن طبقه کارگر از نسل با تجربه رهبران، در سالهای انقلابی ۵۸-۶۰ و همچنین فقر و فلاکتی که در ده سال اخیر مستقیماً به پیروی سیاسی طبقه کارگر منجر شده همه و همه موقعیت بورژوازی ایران در مقابل طبقه کارگر را بشدت تقویت کرده است. بورژوازی ایران اکنون احساس تهیدیدی از جانب جنبش ضد کاپیتالیستی طبقه کارگر نمیکند و لذا از نظر سیاسی حکمت سیاسی ای برای "دولت سرمایه" نمی بیند. و باز ادامه میدهد "۰۰۰ بورژوازی ایران از نظر ایدئولوژیک عروج کرده است. لیبرالیسم در ایران هیچگاه چنین جامع و پر دامنه طرح نشده بود و هیچگاه چنین سلطه مطلقى در فضای روشنفکری ایران نداشت. هیچگاه بورژوازی ایران از نظر ایدئولوژیک از این درجه خودآگاهی طبقاتی برخوردار نبوده است.. و باز در ادامه میگوید "تحلیل پایه ای ما از رابطه دولت و اقتصاد در ایران نشان میدهد که جنبش اصلاحات سیاسی یک جنبش اجتماعی ریشه دار است" (خط تاکید از ایرج آذرین)

نیازی برای وارد شدن به تمام بحثهای این کتاب در اینجا نیست زیرا واقعیت تمام این توجیهاات را خیلی زود کنار زد. آنچه میخواهم با اشاره به گوشه ای از حرفها و نوشته های این دو نشان دهم اینست که رضا مقدم و ایرج آذرین هر دو از پیروزی و پیشروی جنبش اصلاح رژیم با قاطعیت سخن میگویند. آنها پیروزی "جنبش اصلاحات" را امری ریشه دار و عینی و بسیار محتمل میدانند. شرایط را برای پیشروی آن از تمام مقاطع در قرن بیستم مهیاتر می بینند. آنها پیش شرط پیروزی "جنبش اصلاحات" را هژمونی بورژوازی بر تمام اقشار و طبقات میدانند و هژمونی بورژوازی بر طبقه کارگر را حیاتی میخوانند و با وجود این اعلام میکنند که پیروزی "جنبش اصلاحات" یا بقول ایرج آذرین روی کار آمدن "دولت سرمایه دارها" یک روند قدرتمند است. وقتی رضا مقدم میگوید شرایط سیاسی "بطرف تطبیق رژیم اسلامی با یک رژیم متعارف بورژوازی و استحکام بیشتر حرکت میکند" منظورش دقیقاً همین است که کل جامعه به دنبال حکومت اسلامی اصلاح شده به حرکت در خواهد آمد.

فکر میکنم برای نشان دادن خط فکری رضا مقدم در این زمینه همین قدر نقل قول کافی باشد. اکنون این سوال را از خود یا از رضا مقدم بپرسید که آیا حزب کمونیست کارگری طبقه کارگر را از استراتژی خود کنار گذاشت یا رضا مقدم و رهبر "تنویکش" ایرج آذرین بودند که نه فقط طبقه کارگر بلکه کل اقشار اجتماعی را یک جا تحویل دوم خرداد دادند؟

وقتی رضا مقدم میگوید جمهوری اسلامی سرنگون نشد و از این سر میخواست به چیزی بنام "بحران حزب کمونیست کارگری" برسد، همین واقعیت ساده را میخواست پرده پوشی کند. جمهوری اسلامی سرنگون نشد اما در سال ۹۹ یعنی ۷۸ که خاتمی سر کار کشیده شده بود و دوره به اصطلاح بربروی دوم خرداد بود، کسانی نه فقط دور انقلاب و سرنگونی جمهوری اسلامی، بلکه دور کل طبقه کارگر را خط کشیدند و به شکست طلبانی در جنبش اعتراضی تبدیل شدند که در عقبه دوم خرداد تفسیر و تحلیل میدادند. اگر چیزی شکست خورده باشد آشکارا دوم خرداد و "جنبش اصلاحات" کذابی است که این دو نفر از فرموله کنندگان و منادیان پیروزی آن بودند.

اما اشتباه نکنید. دوم خرداد شکست خورد اما رضا مقدم و ایرج آذرین از "جنبش اصلاح رژیم" دست نداشتند. شکست دوم خرداد را کسی نمیتوانست انکار کند. اما رضا مقدم و ایرج آذرین پایبندیشان به جنبش اصلاح رژیم عمیق تر از آن بود که از آن دست بشویند. چند سال بعد وقتی که دیگر شکست دوم خرداد قطعی شده بود در بیانیه ای با امضای "اتحاد سوسیالیستی کارگری" چنین میگویند "پروژه اصلاحات با یا بدون دوم خرداد ادامه خواهد یافت. خاصیت دوم خرداد بعنوان ابزاری موقت در این پروژه از بین میروید و افراد دیگری تقویت و به مرکز ثقل و رهبر جنبش اصلاحات تبدیل میشوند. هدف و نتایجی که

بخشهای مختلف بورژوازی ایران در این پروسه دنبال میکنند امیدوار ساختن اقشار و طبقات مختلف مردم و خوشبین کردن آنها در تعقیب تغییرات مورد نظر و پیشبرد خواستهای بورژوازی در چارچوب جمهوری اسلامی اصلاح شده است.."

یعنی این دوستان ما کاسه داغ تر از آش شده و منتظرند که "جنبش اصلاحات" دوباره عروج کند، رهبران تازه ای را به وسط صحنه سیاسی و روشنفکری ایران بفرستد و "تمام اقشار و طبقات" را به دنبال خود بکشانند!

از همین چند قطعه میتوان فهمید که رضا مقدم و ایرج آذرین مشکیشان با کل خط رادیکال و انقلابی حزب کمونیست کارگری و کلا جریان کمونیسم کارگری بود و نه با یک کنگره یا یک بحث و سیاست معین. واقعیت اینست که هیچکس بیش از کوپل ایرج آذرین و رضا مقدم دوم خرداد را جدی نگرفت و هیچکس هم در چپ یا حتی در راست جامعه این محفل را جدی نگرفت. و گرنه میشد مدال اولین فرموله کنندگان پیروزی دوم خرداد را به آنها داد.

اگر سخنی از شکست و بن بست باشد دقیقا و به مفهوم دقیق کلمه این خط است که از همان ابتدا مهر شکست را آشکارا بر پیشانی خود داشت و این را حتی دوروبری های این دوستان هم متوجه شدند و راه خود را کشیدند و رفتند. جالب اینست که رضا مقدم هنوز در تلاش است که همین خط تقدیس و تعظیم در برابر دوم خرداد و "جنبش اصلاحات" کذایی را خطی کارگری قلمداد کند و حزب کمونیست کارگری را جریانی که گویا طبقه کارگر را از استراتژی خود کنار گذاشته است معرفی نماید!

اول بار در شماره ۶۷ نشریه کارگر کمونیست به تاریخ ۲۲ شهریور ۱۳۸۶ (۱۳ سپتامبر ۲۰۰۷) منتشر شد.

بخش دوم

با آنچه در بخش اول این نوشته گفتم و آوردن گوشه‌های کوچکی از گفته‌های رضا مقدم و افاضات "تئوریک" ایرج آذرین روشن میشود که چرا رضا مقدم در کتابش وارد بحث نظری و سیاسی نمیشود. با آوردن گوشه‌ای از گفته‌ها و نوشته‌های این دو روشن است که ما با چه پدیده‌ای و با چه گرایشی روبرو هستیم. این محفل آشکارا در طیف دوم خرداد قرار میگیرد. منادی و فرموله‌کننده اصلاح رژیم از درون است. برای این جهت‌گیری تئوری دارد. سعی میکند به خط دفاع از حرکت دوم خرداد که آنرا برخاسته از جنبشی ریشه دار و قدرتمند میدانند و به آن اسم وزین "جنبش اصلاحات" میدهد رنگ و لعاب چپ و مارکسیستی بزند.

بی دلیل نیست که مشکل اصلی اینها با حزب کمونیست کارگری از سر سرنگونی طلبی و انقلابی بودن حزب است. بی دلیل نیست که سرپا ماندن جمهوری اسلامی را واقعه‌ای میدانند که باید برخ کشید و گفت که "دیدید که جمهوری اسلامی سرنگون نشد". و بی دلیل نیست که اینها جزو معدود جریاناتی در اپوزیسیون هستند که در نشریاتشان از سرپا ماندن جمهوری اسلامی غش و ریسه میروند و برای نمونه تحت نام مستعار "سیامک کامران" لودگی و لمپنیزم علیه حزب کمونیست کارگری را به اوج میرسانند. زیرا حزب کمونیست کارگری از آغاز فرموله‌کننده شکست ناگزیر دوم خرداد بوده است. زیرا حزب کمونیست کارگری جریانی است که جنبش وسیع رادیکال و سرنگونی طلبی دانشجویان و معلمان و پرستاران و همه کارگران و بخشهای مردم را فعالانه نمایندگی کرده و خط داده و به جلو برده است. جواب ما به "دیدید جمهوری اسلامی سرنگون نشد" نشان دادن پیشروی عظیم همین جنبش وسیعی است که ما در ساختن آن نقش اساسی داشته ایم و صحنه سیاسی جامعه را عوض کرده و به بورژوازی اجازه نداد آنچنان که اینها گفته بودند و میخواستند، بحران حاکمیتش را حل کند و کارگران و همه اقشار مردم را پشت سر خود بکشانند.

ایرج آذرین کتابش تحت عنوان "چشم انداز و تکالیف" را که در واقع مانیفست جناح چپ و "کارگری" دوم خرداد است و گوشه‌های گویایی را در بخش اول این نوشته آوردم، در همان اوایل سال ۷۸ منتشر کرد. و رضا مقدم هم تهای آنرا در مصاحبه‌هایی مورد دفاع قرار داد. اما بد شانس اینها این بود که درست در همین زمان تظاهرات هزاران نفره و یک هفته‌ای دانشجویان و مردم سرنگونی طلب در ۱۸ تیر در تهران با شعار مرگ بر جمهوری اسلامی و "آزادی اندیشه با ریش و پشم نمیشه" و امثال آن آغاز پایان دوم خرداد را اعلام نمود. در این فضا انتشار کتاب ایرج آذرین در دفاع از "جنبش اصلاحات" همچون بمبی بود که وسط مستعفیون آوریل ۹۹ منفجر شد و ولوله و مخالفت جدی‌ای را در میان آنها دامن زد و هرکدام را به سویی پرتاب کرد. رضا مقدم و ایرج آذرین تنها بازماندگان بعد از این انفجارند که ماندند و اعلام کردند "جنبش اصلاحات

با یا بدون دوم خرداد به راه خویش ادامه میدهد" و همان مانیفست کذایی را هنوز هم مانیفست خود میدانند.

امروز وقتی رضا مقدم در مورد حزب کمونیست کارگری مینویسد و به اصطلاح نقد میکند ترجیح میدهد نه از این مواضع خود چیزی بگوید نه از ارزیابی و تحلیل سیاسی حزب از اوضاع سیاسی. او از مواضع و ارزیابی سیاسی خود از اوضاع سیاسی در ایران و وضعیت جنبش کارگری و "تکالیفی" که برای کارگران تعریف کرده اند، چیزی نمیگوید، از تحلیل و ارزیابی حزب کمونیست کارگری در مورد جمهوری اسلامی و اوضاع سیاسی حتی زمانی که خود او هنوز در صفوف این حزب بود چیزی نمیگوید. او از همان جمله اول اعلام میکند که نیازی به بحث نظری در مورد نظرات منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری نیست! او هشت سال صبر کرده است تا حرف دلش را در نقد حزب کمونیست کارگری بنویسد اما از همان جمله اول اعلام میکند که واقعیت این نظرات را نقد کرده است! (معلوم نیست انگیزه ایشان برای سرهم بندی کردن يك جنگ در مورد نظراتی که واقعیت نادرستی آنرا نشان داده چیست!) خواننده از همان ابتدا متوجه میشود که با مجموعه ای به سبک مجلات تابلوید که با داستان و شایعه و "گفته میشود..." و "جنجال آفرینی سعی میکنند خواننده جمع کنند، روبروست. جملاتی بریده شده از متن کنار هم قرار داده میشوند تا فقط آدمهایی را که احمقان دسترسی ای به اصل متون ندارند، با فضا سازی و "مفتون قدرت شدند" و "کارگران را تحقیر میکنند" و امثال آن علیه حزب بسیج کند. و هنوز هم متوجه نیست که کارگران و مردم شعور دارند و اگر این روشها و این شیطان سازها میتواند کسی را به سوی ایشان و خط سیاسیش جذب کند تا کنون کرده بود.

ما صحنه را عوض کردیم.. شما؟!!

با آوردن جملات بریده ای از حرفهای منصور حکمت در کنگره دوم حزب در نقد تلقی چپ سنتی از رابطه حزب و طبقه و سازماندهی میکروسکوپی کارگران، رضا مقدم به همان شیوه مجلات تابلویدی تلاش میکند این تلقی را بدهد که منصور حکمت کارگران را کنار گذاشته و روشنفکران را تقدیس کرده است. همانگونه که اشاره کردم او نمیخواهد وارد بحث سیاسی شود و اساس موضع حزب را مورد بحث قرار دهد و حرفهای سیاسی خود را طرح کند. زیرا سرتاپای مواضع او و کویلیس ایرج آذین خیلی زود یعنی از همان روز اول مهر شکست را بر پیشانی خود داشت و قابل دفاع نبود. چه رسد به امروز که نه از دوم خرداد و نه "جنبش اصلاحات" کذایی در صحنه سیاسی ایران چندان نشانی نیست. او حتما آنها را برای روزی که بقول خودش "جنبش اصلاحات دوباره سر بر آورد و رهبران جدیدی را جلوی صحنه بفرستد" ذخیره کرده است.

در سالهای اواخر دهه هفتاد یعنی قبل و بعد از روی کار آمدن خاتمی و دوم خرداد، جامعه ایران دستخوش تحولاتی انکار ناپذیر بود. فضای اعتراضی در میان کارگران، دانشجویان و معلمان، بالا و روبه گسترش بود. کارگران مراسم های اول مه را با سرود انترناسیونال برپا میکردند. شورهای شهری از هر گوشه ای سر بر می آورد، اختلافات در درون حکومت در حال افزایش بود، خود سران حکومت داشتند از "کشتی طوفان زده حکومت" سخن میگفتند. اما رضا مقدم و ایرج آذین همانگونه که در بخش اول این نوشته اشاره کردم مشغول فرموله کردن پیروزی "جنبش اصلاحات" کذایی شان بودند و میگفتند "بورژوازی جنبش کارگری را تهدیدی برای خود نمی بیند". حزب کمونیست کارگری از همان مقطع روی کار آمدن خاتمی یعنی سال ۷۶ و یعنی دو سال قبل از کنگره دوم حزب که ایشان دوست دارند آنرا مبدأ تاریخ قرار دهند، چنین اعلام کرد: "مردم به خاتمی رای دادند چون قصد از میان بردن این رژیم را دارند و خاتمی و قدرت گیری جناح مدافع او را ابزاری میدانند که میتواند فروپاشی رژیم اسلامی را تسهیل و تسریع کند... نتیجه انتخابات نه فقط سرکوب و پس راندن مردم را برای رژیم فورا و در میان مدت دشوار تر کرده است، بلکه توازن جدیدی میان جناحهای رژیم اسلامی برقرار میکند و

شکافهای عمیقی در حکومت ببار می آورد. يك ارتجاع غیر منسجم، و وجود جناحی در درون خود حکومت که ناگزیر است برای حفظ موقعیت خود گاه و بیگاه از حقوق مدنی مردم سخن بگوید بهترین دعوتنامه برای پا گذاشتن مردم به يك جنبش اعتراضی توده ای است. این روند اکنون آغاز شده است." (اعلامیه دفتر سیاسی در مورد انتخابات رئیس جمهوری رژیم اسلامی به تاریخ ۲۸ مه سال ۹۷)

در ادامه این اعلامیه اینطور گفته میشود: "نه سیر حرکت رژیم و جناحهای آن و نه روند مبارزات و اعتراضات مردم از پیش معلوم و محتوم نیستند. آنچه مسلم است تحرك سیاسی مردم در پایین و کشمکش و بحران در بالا مشخصه اصلی اوضاع سیاسی در دوره آتی در ایران خواهد بود. این نه آخرین کلام مردم است و نه آخرین تعیین تکلیف جناحهای حکومت. نقطه عطفهای تاریخی تر و تکان دهنده تر هنوز در راهند. کلید پیشروی، اما تشدید فشار به حکومت دل نبستن به مواعید هیچ جناح حکومت و بسیج و سازماندهی حول جنبش واقعی برای آزادی و برابری در جامعه است. حزب کمونیست کارگری ایران طبقه کارگر و همه مردم آزادخواه را در مبارزه برای سرنگونی رژیم و تحقق يك جامعه آزاد، برابر و انسانی برای ایجاد يك دنیای بهتر به وحدت حول پرچم کمونیسم کارگری فرا میخواند." (همانجا). این اعلامیه ای از دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری در سال ۷۶ است. حزب کمونیست کارگری اعلام کرد که سیر حرکت رژیم و روند مبارزات مردم از پیش محتوم نیست. حزب اعلام کرد که روند پیشروی جنبش اعتراضی کارگران و مردم آغاز شده است. حزب سیاست و استراتژی و "تکالیف" خود و کمونیست ها را این تعریف کرد که فعالان این جنبش را تقویت کنند. آیا این پیشروی برای کسی امروز قابل انکار هست؟

جالب اینجاست که رضا مقدم خود در این زمان و تا دو سال بعد عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست کارگری بود و این موضوع دفتر سیاسی را مورد تایید قرار میداد و يك کلمه در رد و نقد آن چیزی نگفته بود. و تا آخر هم چیزی نگفت. بعداً معلوم شد که "چشم انداز" را چیز دیگری میدیده است و "تکالیف" را چیزی دیگری میدانسته است. امروز او از اینکه آن دو سال هم پشت این خط یا در کنار این خط بوده است ناراحت است و ناچار است آنرا خط بزند. او با همان شیوه مجلات جنجالی و بازاری داستان را طوری طرح میکند که گویا در کنگره دوم حزب که ایشان چند ماه بعد از آن حزب را ترك کردند منصور حکمت به يك مرتبه چرخشی را در حزب ایجاد کرده است و حزب را به سمت سیاست سرنگونی سوق داده است. که تازه اگر هم قبول کنیم که اینطور بود سوال همانطور که قبلاً هم گفتم اینست که شما چرا خط و سیاستی را که در همین نوشته هم آنرا "مارکسیستی و کارگری" مینامید ادامه ندادید؟ رضا مقدم مینویسد "در واقع منصور حکمت فقط به اتکا به کالای "حکومت دارد می افتد" که از محصولات رویافروشان لوس آنجلسی بود قادر شد آن چرخش عظیم سیاسی را در حزب کمونیست کارگری بوجود آورد. بدین ترتیب با بحث "حزب و قدرت سیاسی" منصور حکمت در کنگره دوم (سال ۷۸) مشی مارکسیستی و کارگری حزب کنار گذاشته شد، حزب دچار اوهام قدرت شد و تناقضش را به نفع رسانه های "رویافروش" لوس آنجلسی حل کرد..". (رضا مقدم در این بن بست) حتماً رضا مقدم در این قسمت داستان، صدای موزیک متن را بالا برده است! این از همان سنخ "تحلیلهای سیاسی" است که قبلاً به آن اشاره کردم. يك شخص ناتو بنام منصور حکمت به يك مرتبه دچار "اوهام قدرت شده" و به سوی "رویافروشان لوس آنجلسی" رفته و حزب را هم با فروش "کالای حکومت دارد می افتد" به آن سمت برده است! نشان دادم که خط کنگره دوم در برخورد به جمهوری اسلامی و دوم خرداد در واقع همان خط دو سال قبل آن بود که رضا مقدم هم تا دو سال و خرده ای بعد از آن در حزب بود و عضو دفتر سیاسیش بود. اما بگذارید از لحن و "عمق" و تناقضات داستان ساختگی ایشان بگذریم.

بحث "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه" در متن چنین شرایطی و در ادامه چنین سیاستی مطرح شد. برخلاف آنچه رضا مقدم می‌خواهد وانمود کند و به خواننده بی‌خبر نوشته‌اش بقبولاند بحث بهیچ وجه کنار گذاشتن طبقه کارگر از استراتژی حزب نبود. بلکه برعکس تاکید منصور حکمت در این بحثها این بود که احتمال باز شدن جدال بر سر قدرت در جامعه ایران را باید دید و کاری کرد که کمونیسم و طبقه کارگر از طریق تنها حزبی که برنامه‌ای روشن و کارگری و کمونیستی دارد، سیاست روشنی در قبال اوضاع دارد، سازمان و تجربه دارد، به یک پای قدرت تبدیل شود و اجازه ندهد که بورژوازی صحنه سیاسی ایران را یک بار دیگر در دست بگیرد. سوال این بود که آیا آنچنان که چه سنتی تا کنون فرموله کرده یک حزب کمونیست و کارگری باید تا تبدیل شدن به حزب سازمان دهنده اکثریت کارگران صبر کند و دست به قدرت نبرد؟ و آیا اصلاً بدون رفتن برای گرفتن قدرت هیچ حزبی میتواند به سازمان دهنده اکثریت کارگران تبدیل شود؟ و پاسخ منصور حکمت که آنرا "کفر آلود" خواند و روشن بود که منظورش اینست که در نگاه چه سنتی و بی‌ربط به جامعه کفر آلود است، منفی بود. منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری یک واقعیت را بروشنی میدید و آن اینکه صحنه سیاسی را آنطور که رضا مقدم و ایرج آذرین میگویند فقط بورژوازی و تصمیمش برای تبدیل "دولت سرمایه" به "دولت سرمایه دارها" (که یک کپی سطحی از بحث اتحاد مبارزان کمونیست از "رژیم متعارف" و "رژیم غیر متعارف" بورژوایی است) تعیین نمیکند. بلکه جنگ طبقاتی در جامعه جریان دارد، توازن قوای طبقاتی نتیجه را معلوم میکند و همه چیز به صورتی که بورژوازی بهر دلیلی میخواهد پیش نمیرود. کمونیستها و چه یک نیروی جدی و واقعی و غیر قابل انکار هستند. جنبش اعتراضی کارگران و مردم یک واقعیت انکار ناپذیر است.

میشد با دیدن کمبدها پرچم سفید بلند کرد و دست روی دست گذاشت، شکست چه و کمونیسم و طبقه کارگر را از قبل محتمل اعلام کرد، و منتظر دور بعدی شد. و حتی میشد دست روی دست نگذاشت و فعالانه به سمت دیگری که این دوستان ما میگویند حرکت کرد. یعنی میشد به شیوه رضا مقدم و ایرج آذرین کتاب نوشت و تئوری داد و تبلیغ کرد و کارگران را به زیر پرچم بورژوازی فرا خوان داد و حزبی را که تا آنجا با موفقیت پیش آمده بود و به نقطه اتکا کارگر و کمونیستها و مردم تشنه آزادی تبدیل شده بود به سرنوشت محفل در گل نشسته این دو دچار کرد. این راهی است که رضا مقدم برگزید و به جایی رسید که شاهد آن هستیم. روشن است که حزب کمونیست کارگری این راه را در پیش نگرفت و نمیتوانست در پیش گیرد و گرنه شاهد فاجعه‌ای در جنبش چه و کمونیستی و کارگری در ایران بودیم. راهی که ما در پیش گرفتیم تلاش با تمام قدرت برای سرنگونی جمهوری اسلامی بود. راهی که ما در پیش گرفتیم نشان دادن راه به جنبش اعتراضی کارگران و معلمان و پرستاران و دانشجویان بود. ما و فقط ما در دوره برو بروی دوم خرداد طبقه کارگر را در تمام افت و خیزهای سیاسی نمایندگی کردیم. همان زمان که رضا مقدم میگفت جنبش کارگری از زمان شاه غیر متشکل تر و شدیداً دفاعی است، و ایرج آذرین میگفت تمام افشار و طبقات پشت سر "جنبش اصلاحات هستند" و بی‌ربطی مطلق خود را به جامعه نشان میدادند، منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری واقعیات دیگری را در جامعه ایران میدیدند و آن وجود یک جنبش اعتراضی و سرنگونی طلبی گسترده و رو به پیش کارگری و توده‌ای بود. آنچه منصور حکمت دید و تاکید کرد این واقعیت بود که در شرایطی که بورژوازی دچار بحران است و میخواهد بهر قیمت شده حکومتش را سرپا نگاه دارد و جنبش اعتراضی گسترده‌ای در جامعه در جریان است، یک حزب کمونیست و کارگری یک لحظه نباید در رفتن برای سرنگونی حکومت و گرفتن قدرت تردید کند. بهیچ وجه نباید بگذارد کارگران و مردم پشت سر هیچ بخشی از بورژوازی چه در قدرت چه در اپوزیسیون قرار گیرند.

بحث حزب و قدرت سیاسی در چنین شرایطی طرح شد. مساله این بود که چگونه میتوان از اینکه کارگران به دنباله رو بورژوازی تبدیل شوند جلوگیری کرد. منصور حکمت میگفت "این مساله که خصلت کارگری یک حزب کمونیستی و کارگری

بودن در داشتن يك برنامه کارگری است، بدون اینکه لزوما همه کارگران با آن باشند و یا لزوما اکثریت کارگران با آن باشند، پدیدهای است که ما داریم مطرح میکنیم... يك حزب کارگری با وجود اینکه در میان کارگران در اقلیت است، میتواند در لحظات تاریخی تعیین کنندهای، حرکت اکثریت کارگران را شکل بدهد، قیام کند و قدرت را بگیرد و نگهدارند و اصلا از این طریق میشود تبدیل به اکثریت شود. به نظر من این کار را میشود کرد. باید این طور باشد و گر نه هر کسی بیاید، هر استاد دانشگاهی که سوسیالیسم را خوانده است و بگوید این کار با چیزی که خوانده ام جور در نیاید یا هر چیزی که ظاهرا از استالیانیسم درس گرفته است به ما بگوید که شما در میان طبقه کارگر يك اقلیت ویژه هستید و حق ندارید به قدرت دست ببرید، من جوابم به آنها این است که تنوری ما از اول اینها نبوده است.

جوابم این خواهد بود ما هیچ وقت در غیاب يك حرکت انقلابی، نمیتوانیم اکثریت طبقه را به خودمان جلب کنیم، هیچ وقت نمیتوانیم. اقلیت انقلابی و کمونیستی طبقه باید گماشتهای را در مبارزه اجتماعی بر دارد که باعث شود اکثریت طبقه به آن پیوندد. اگر در هیچ جا، جای پائی ندارد، هیچ دلیلی وجود ندارد که کسی به شما پیوندد. هیچ کس دلیلی ندارد که به حزبی پیوندد که برنامه خاصی برای کار مهمی ندارد. توده مردم به کسانی پیوندد که برنامه خاصی برای تغییر جامعه دارند... اما اگر کارگران ببینند که قصد ندارید و نمیتوانید به طور ابژکتیف حرکتی را سازمان بدهید که منجر به نتیجه ای بشود، خوب، میروند به همان حزب چپ بورژوائی رأی میدهند که اقلا میتواند جلو کنسرواتووها را بگیرد، از حداقل معیشت دفاع کند، یا طب و بهداشت را رایگان نگهدارد... " (منصور حکمت سخنرانی در کنگره دوم حزب سال ۷۸)

او در سال ۷۹ در کنگره سوم حزب چنین میگوید "شأنی که ما برای گرفتن قدرت داریم فوق العاده کوچک است بهمین خاطر وظیفه ای که داریم فوق العاده بزرگ است... حزب کمونیست کارگری میتواند اقتدر قوی شود که راست حتی اگر قدرت را گرفت از پس حزب کمونیست کارگری و طبقه کارگر بر نیاید. جنبش کارگری دمار از روزگارشان در آورد... " و یا "حزب کمونیست کارگری میتواند کاری کند که جنبش کارگری ایران، سوسیالیسم کارگری روی نقشه سیاست ایران بیاید." (م ح سخنرانی در کنگره سوم در سال ۷۹)

اعتراضات دهها هزار نفری دانشجویان و مردم در ۱۸ تیر سال ۷۸، و بعد ۱۸ تیر ۷۹، اول مه های رادیکال و سوسیالیستی کارگران، کمپین گسترده در داخل و خارج ایران برای آزادی محمود صالحی، تظاهرات هزاران نفره و چند روزه در ۲۱ و ۲۲ بهمن سال ۷۹ در شهرهای تهران و اصفهان و شیراز و مشهد و رشت و اهواز و سمنجان و خرم آباد و قزوین و بجنورد و بوکان و شهرهای دیگر، اعتصاب ۶ هزار نفر از کارگران سد کارون در سال ۷۹، تظاهرات يك هفته ای مردم خرم آباد در اول شهریور ۷۹، جنگ و گریز مردم با نیروهای رژیم در تهران در ۲۹ مرداد ۷۹، تظاهرات گسترده با شعار سرنگونی حکومت در قیبر و فیروزآباد در روزهای ۸ و ۹ مرداد ۷۹، تظاهرات دو روزه هزاران نفر از مردم آبادان در تیرماه همین سال، اعتراض ۴۰۰۰ کارگر سایبر سد کارون در سال ۷۹، تظاهرات چندین روزه ۲۰ خرداد و ۱۸ تیر دو سال بعد در تهران و چندین شهر دیگر، شورشهای شهری مردم زحمتکش در شهرهای متعددی در ایران که شعار سرنگونی حکومت را در تهران و اصفهان و شهرهای بزرگ ایران سر دادند، اعتصابات کارگری فزاینده سالهای بعد که با اشکالی هرچه رادیکال تر فوران میکرد، و اول مه های با شکوه با قطعنامه های سوسیالیستی و دهها جنبش و حرکت دیگر که برآستی فرصت برشردن يك صدم آنها هم در اینجا نیست، بر صحت ارزیابی ما از وجود يك جنگ طبقاتی، يك جنبش سیاسی رادیکال اعتراضی و سرنگونی طلبی مهر تایید گذاشته بود. دوستان ما همین واقعیات آشکار را نمیدیدند یا آنها را بعنوان تحركات دوم خرداد و یا محصولات دوم خرداد میفهمیدند و میگفتند با دوم خرداد "رژیم به طرف استحکام بیشتر حرکت میکند" و لیبرالیسم که منظورشان همان "جنبش

اصلاحات" بود تمام اقشار و طبقات مردم را پشت سر خود دارد.

بحث "حزب و قدرت سیاسی" در يك حلاء مطرح نشد. بر زمینه این فضای اعتراضی بسیار گسترده و رادیکال بود. سیاست حزب کمونیست کارگری و رفتن به استقبال این جنبش و تلاش گسترده برای تقویت این جنبش يك فاکتور اساسی در پیشروی جنبش کارگری و اعتراضی بود. این جنبش را ما جلو بردیم. به آن خط و جهت دادیم. به آن استحکام بخشیدیم و آنرا نمایندگی کردیم. ما یعنی حزب کمونیست کارگری و کل جنبش اعتراضی در جامعه صحنه سیاسی را در جامعه عوض کردیم. "دیدید که جمهوری اسلامی سرنگون نشد" هیچ تائیدی بر موضع رضا مقدم و ایرج آذرین و جریانات شکست طلب و غلاف کرده ای که میگفتند **دانشگاه تماما در قبضه روشنفکران دوم خرداد** و **"جنبش اصلاحات" است، و میگفتند "جنبش کارگری غیر متشکل و شدیداً دفاعی است"** و حتی از زمان شاه غیر متشکل تر است (رضا مقدم)، و میگفتند کارگر باید از جناحهایی از سرمایه در برابر جناحهای مقابل دفاع کند (ایرج آذرین)، و میگفتند "جنبش ضد سرمایه داری کارگر هیچ تهدیدی برای سرمایه داران نیست" (رضا مقدم) نمی باشد. جمهوری اسلامی سرنگون نشد اما بورژوازی نیز نتوانست آنطور که شما ارزیابی و تحلیل میکردید بحران حاکمیتش را حل کند. و نه فقط این. این حکومت و کل بورژوازی اکنون با جنبشی بسیار گسترده تر، رادیکال تر، و شفاف تر در برابر خویش روبروست. تا زمانی که این حکومت سرنگون نشده داوران جا خوش کرده در کناره تاریخ میتوانند برگردند و بگویند دیدید سرنگون نشد. همانگونه که به مارکس میگفتند و میگویند که سرمایه داری همچنان سرباست. اما سیاست و خط منصور حکمت و حزب کمونیست کارگری باعث شد که نه دانشگاه صحنه یکه تازی دوم خرداد بماند و نه جامعه به دنبال "جنبش اصلاحات" کذایی به حرکت در آید. جمهوری اسلامی هنوز سرنگون نشده است. اما سیاست حزب کمونیست کارگری در جهت تقویت جنبش سرنگونی يك عامل اساسی در این بود که ایرج آذرین دیگر نتواند بگوید "لیبرالیسم در ایران هیچگاه چنین جامع و پرادمانه طرح نشده بود و هیچگاه چنین سلطه مطلقى در فضای روشنفکری ایران نداشت" در سال ۷۸ که جامعه ایران را اعتراض و مبارزه کارگران و دانشجویان و شورشهای شهری مردم زحمتکش فرا گرفته بود، رضا مقدم و ایرج آذرین مشغول تبلیغ این موضع "عمیق" بودند که بورژوازی میخواهد "دولت سرمایه" را به "دولت سرمایه داران" تبدیل کند و نیروی دیگری را مقابل خویش نمی بیند. در همین سالهایی که جوش مبارزاتی هرروز گسترده تر میشد که من نمونه های معدودی از صدها را اشاره کردم ایرج آذرین و رضا مقدم مشغول این بودند که کارگران را روانه حمایت از يك بخش بورژوازی در مقابل بخش دیگر کنند. برای نمونه ایرج آذرین در همین سال ۷۸ اینطور مینویسد: "طبقه کارگر میتواند در موارد معینی در قبال اختلافاتی که میان بخشهای مختلف سرمایه (مالی و صنعتی، دولتی و خصوصی، داخلی و خارجی، صادراتی و بازار داخلی، و جز اینها) بر سر سیاستهای اقتصادی مشخصی در میگیرد بی تفاوت نماند و برحسب منافع خود در این یا آن مورد وزن خود را پشت سر این یا آن سیاست اقتصادی معین بیندازد" (ا. آ. چشم انداز و تکالیف. پراتر از خود ایرج آذرین) و بعد در ادامه میگوید کارگران میتوانند خواهان حمایت مالی دولت از کارفرمایان کارگاههای کوچک شوند که این کارگاهها به ورشکستگی دچار نشوند! و میگفتند "می باید از زاویه منافع طبقه کارگر... خواستار تصمیم تشبیت نرخ مبادله ارزی توسط دولت در يك سطح معین شد" و صدها صفحه بر این روال نوشته است که آوردن آنها در اینجا حوصله خواننده را سر میبرد. بازهم سوال اینست که چه کسی، واقعا کدام نیروی اپوزیسیون نه حتی چپ با این صراحت استراتژی خود را به تمکین کشاندن طبقه کارگر توسط بورژوازی قرار داده است؟

این خط است که شکست خورده است. آیا هنوز هم میتوانید از سلطه مطلق دوم خردادها در دانشگاه سخن بگویید؟ دفتر تحکیم وحدت و انجمن های اسلامی اکنون کجا هستند؟ آیا رضا مقدم میتواند در زمانی که در اول مه ها سرود انترناسیونال

میخوانند و قطعنامه های سوسیالیستی تصویب میکنند، بگویند کارگران از زمان شاه هم غیر متشکل تر و غیر فعالترند؟ یا مبارزه شان دفاعی تر است؟ وقتی که وزیر کار حکومت میگوید در سه ماه اول سال ۸۲ سه هزار اعتصاب کارگری صورت گرفته آیا میتوانید جنبش کارگری را با زمان شاه مقایسه کنید؟ کدام شخصیتها در صحنه سیاسی ایران شناخته شده ترند؟ گنجی و سروش و حجاریان یا شخصیتهای کارگری؟ تازه گیرم "دفاعی" یا "غیر دفاعی"، کجای این خط که میگوید "انقلابی در پیش رو نیست" و "جمهوری اسلامی سرنگون نمیشود" و "کارگاههای کوچک را باید تقویت کرد" و "حمایت کارگران از يك بخش از بورژوازی در برابر بخش دیگر"، کارگری یا کمونیستی یا سوسیالیستی است؟ شاید تلاش شما برای رفتن کارگران پشت سر يك بخش از بورژوازی در برابر بخشهای دیگر، جنبش کارگری را به اینجا رسانده است! شاید توصیه ایرج آذرین برای تشکیل تعاونی های مالی در حمایت از کارفرمایان کارگاههای کوچک، چهره ها و شخصیتهای کارگری را به وسط صحنه سیاسی ایران آورده است و گنجی ها و مهاجرانی ها و حجاریان ها و سروشها و بهنودها و شمس الواعظین ها و بقیه را به محاق رانده است! و شاید حزب کمونیست کارگری برای تحقیر کارگران بوده که در همه جنبش ها آنچنان حضور غیر قابل انکاری دارد که شما مجبور میشوید به حضور این حزب در همه جنبش های اعتراضی و از جمله جنبش کارگری اعتراف کنید و تئوری مضحك و سفیهانه "سورچران جنبش ها" را اختراع کنید!

اول بار در شماره ۶۸ نشریه کارگر کمونیست به تاریخ ۵ مهر ۱۳۸۶ (۲۷ سپتامبر ۲۰۰۷) منتشر شد.

بخش سوم

در نوشته رضا مقدم ماتریال برای نقد کردن و جواب دادن بسیار است. اما من فقط به دونکته دیگر اینجا میپردازم که جزء محورهای های اصلی آنست که صفحات زیادی به آن اختصاص داده شده است. یکی هوچی گری نازل بر سر تحقیر کارگران و دست های پینه بسته است و دیگری مساله انشعاب است که گویا يك فاکت اساسی است که جشن و شادی ایشان و سایر مخالفین حزب مبنی بر بن بست و بحران حزب را تایید میکند.

تا اینجا فکر میکنم فاکتها بخوبی و روشنی نشان داد که ما داریم از جریانی عمیقا رفرمیست و لیبرال چپ و در عین حال حاشیه ای صحبت میکنیم. جریانی که میخواهد بنام کارگر و مارکسیسم کارگران را از صحنه سیاست و مبارزه و اعتراض رادیکال بیرون بکشد و با سلام و صلوات به پیشواز دوم خرداد و "جنبش اصلاحات" و کارفرمایان کارگاههای کوچک ببرد. از زبان طبقه حاکم میگویند "بورژوازی جنبش ضد کاپیتالیستی کارگران را تهدیدی برای خود نمیبیند". در حالیکه خود بورژوازی و دولتش این را نمیگوید و برعکس حکومت اسلامیشان دارد از بحران و طوفان در جامعه سخن میگوید. اما این دوستان چون طرح و نقشه دارند که مبارزات را از تهدید برای بورژوازی خارج کنند تا طبقه کارگر "وزن خود را پشت سر بخشی از بورژوازی در برابر بخشهای دیگر قرار دهد" (ایرج آذرین) از يك سو با حوصله برای کارگر و کمونیست این جامعه "تکالیف" تعیین میکنند و از سوی دیگر علیه حزب رادیکال و کمونیستی که میخواهد جنبش اعتراضی را عمیق تر و متحدتر کند، نقشه مند تر کند، و کارگران و مردم را برای تحولات آتی و انقلاب کردن و قدرت گرفتن آماده کند، اراجیف میبافند. فقط کسی که خود را به نادانی زده باشد و به ته چاه سیاست سقوط کرده باشد و یا در فضا معلق باشد و مطمئن باشد که چشمش در چشم يك آدم جدی نمی افتد که از ایشان سند و مدرک بخواهد، میتواند غیر مسئولانه بگوید "منصور حکمت استراتژی مارکسیستی و کارگری حزب را با استراتژی همراهی و همکاری با سلطنت طلبان در چارچوب سیاست آمریکا عوض کرد" (رضا مقدم - خط تاکید از من) هشت سال پیش این را گفته بود. و امروز هم برای اثبات این اراجیف بعنوان فاکت بر پافشاری حزب بر سرنگونی جمهوری اسلامی تاکید میکنند که گویا تولید "رویا فروشان لس آنجلسی" است. کسی که میخواهد کارگر را از انقلاب و سرنگونی حکومت اسلامی سرمایه داران دور کند، باید هم سرنگونی طلبی را فقط کار مجاهد و سلطنت طلبها بنامد. انقلاب کار از ما بهترانی نیست که قرار است در يك پروسه تمیز "مارکسیستی" کارگر را آرام آرام پشت سر "جنبش اصلاحات" بکشانند! فاکت عملی بعدی رضا مقدم حضور فعالین حزب در تظاهراتی علیه جمهوری اسلامی در سالروز ۱۸ تیر در چند سال پیش است که سلطنت طلبان هم بوده اند. جالب آنست که در همان نمونه مورد نظر

رضا مقدم حزبی‌ها شعارشان سوسیالیسم بوده است. پلاکاردهای دفاع از مبارزات طبقه کارگر را بلند کرده اند. علی‌ه ناسیونالیسم و برای سرنگونی جمهوری اسلامی شعار داده اند. تازه چه کسی به اندازه این حزب و منصور حکمت علی‌ه ناسیونالیسم و سیاست آمریکا و سلطنت و مذهب حرف زده و تبلیغ کرده است؟ اینها استراتژی نیست. کسی که بخواهد بیافد میباید. بخش اعظم نوشته رضا مقدم از همین دست تبلیغات است. کسی که در نقد سیاسی کم می آورد ناچار است به هذیان‌گویی و دروغ پردازی بپیفتد. در ادامه به بحث تحقیر طبقه کارگر میرسیم. اما آنچه روشن است اینست که رضا مقدم و کولپش ایرج آذین فقط در تفکر سیاسی نیست که به جنبش اصلاح رژیم پیوستند بلکه در فرهنگ سیاسی هم هم‌زبان رئیس دانا و نوری زاده و امثال اینها شدند. چند سال پیش حتی اتهام و دروغ بزرگ "حزب از اسرائیل پول میگیرد" را که رئیس دانا و دوم خردادیهای کنفرانس برلین گفته بودند و میگفتند، سعی کردند تایید و القا کنند. تولید تازه شان در این زمینه نوشته ای تحت نام نویسنده ناشناسی بنام "سیامک کامران" در نشریه ایرج آذین است که برآستی از نظر تعفن و لومپنیسم روی دست همه دوم خردادیه‌ها میزند. نوشته "در این بن بست..." نشان میدهد که رضا مقدم قصد ندارد از آن فرهنگ و ادبیات دو خردادی خودرا بیرون بکشد. بگذارید اینجا این را تاکید کنم تا رضا مقدم خیالش راحت باشد. ما اعلام کرده ایم که در خارج کشور در هر تظاهرات و تجمعی که بخش قابل توجهی از مردم حضور داشته باشند با شعارها و پلاکاردهای مستقل خویش شرکت میکنیم و تلاش میکنیم مردم را به حمایت از مواضع خود در برابر جریانات بورژوازی قانع کنیم. رضا مقدم و همه مخالفین این حزب میدانند که تا کنون این حزب نه با سلطنت طلبان و نه با هیچ جریان و حزب سیاسی راست دیگری يك تك آکسیون مشترک نگذاشته است. اما ما تلاشمان اینست که صحنه را برای بورژواها خالی نگذاریم تا مردم را پشت سر خود بکشانند. در ایران هم چه جامعه میتوانست ۱۸ تیر و ۱۶ آذرها را در دانشگاهها به دوم خردادیه‌ها بسپارد تا مهر همکاری با دفتر تحکیمی‌ها و دوم خردادیه‌ها را به او نزنند. کارگران میتوانستند در تجمع اول مه چند سال پیش که خانه کارگریهای حکومت فراخوان داده بودند به همین دلیل شرکت نکنند اما شرکت کردند و رفسنجانی را فراری دادند و شعار مرگ بر جمهوری اسلامی و زنده باد اول مه را سردادند. ده بار دیگر هم این کار را کردند. منزه طلبی و "کارگر محوری" رضا مقدم روی دیگر همان استراتژی "کارگران باید وزن خود را پشت سر بخشی از بورژوازی بگذارند" است.

تحقیر کارگران

رضا مقدم چندین صفحه از نوشته اش را به موضوع تحقیر کارگران و طبقه کارگر در مقاله ای از من تحت عنوان "محفلیسم در برابر تحزب طبقه کارگر" اختصاص داده است. او اینجا دیگر سنگ تمام گذاشته و برای من و حزب کمونیست کارگری کیفرخواست صادر کرده است و میگوید "روزی که لیبرها و فعالین حزب کمونیست کارگری پاسخگوی این برخوردهای خود با کارگران باشند خواهد رسید" فقط خود را نگه داشته و کلمه دادگاههای کارگری را بکار نبرده است. در بالا گفتم که مخالفین حزب کمونیست کارگری بی دلیل نیست که به خود بحثها و مواضع ما نمی پردازند. دلیلش اینست که جوابی ندارند و کم می آورند و ناچارند تحریف کنند و بر اساس تحریفات خود بباوند. من در آن مقاله "محفلیسم" سترون و ضد کارگری را نقد کردم. بسیار روشن بود که در مورد چه طیفی و چه محافلی دارم صحبت میکنم. سیاه روی سفید از همان شروع مطلب نوشتم که "در میان اپوزیسیون ایرانی دهها محفل "کارگری" وجود دارند. اینها البته هیچ ربطی با محافل کارگران در محیط کار که در پروسه روابط طبیعی کارگران در محیط کار شکل میگیرند، ندارند. اینها محافلی از کسانی هستند که عمدتا دیگر در محیط کار و در ایران نیستند. زمانی دور کارگر یا فعال کارگری یا رهبر بخشی از کارگران بوده اند. خلیه‌هایشان این هم نبوده اند. اکنون همگی یا عمدتا در خارج کشور بسر میبرند. (در عین حال "خارج کشوری" در بحثهایشان يك فحش است!) "رضا مقدم همین توضیح را عامدانه خط میزند تا بتواند هوچی گری کند. عکس مار بکشد. و بگوید اینها کارگران

و حتی طبقه کارگر را تحقیر میکنند. بگذارید نمونه ای از بروز خشم ایشان را بازگو کنیم. و بعد چند کلمه حرف حساب با ایشان بگویم. در مورد محافلی که مورد نقد من هستند او میگوید "محافل کارگری اولیه ترین سلولهای مبارزاتی کارگران ایران در غیاب تشکلهای توده ای کارگری است. (چه یادآوری بجایی! این را میشوید بگویید از کجا یاد گرفتید؟) تاکنون هیچ درجه از اختناق و قدرت سرکوبگری رژیمهای حاکم بر ایران که هر نوع تشکل کارگری را نابود کرده قادر نشده است از تجمع کارگران در محافل کارگری جلوگیری کند و مانع سوخت و ساز سیاسی و مبارزاتی و آگاهرانه در محافل کارگری شود. در دوران پرفرودت بودن کمونیسم کارگری حزب سیاست سازماندهی خود در طبقه کارگر را بر همین داده عمومی یعنی تشکل محفلی فعالین جنبش کارگری استوار ساخت. در آن زمان محافل کارگری و کارگرانی که به نوعی در محافل کارگری متشکل بودند نه تنها مغایرتی با حقیقت نداشتند بلکه یکی از دستاوردهای مهم خط کمونیسم کارگری محسوب میشد (اینجا دیگر از اسم منصور حکمت خبری نیست. شخصی بنام "خط کمونیسم کارگری" در مورد محافل کارگری حرف زده است!) که محافل کارگری را علل تشکلی نوع کارکرد و نقش آنها را در جنبش کارگری در دوران اختناق و در غیاب تشکلهای توده ای کارگری مطرح کرد (همان "خط" این کار را کرد!) و سیاست سازماندهی حزب را بر آن بنا نهاد. اشاره او تماما به بحث ارزشمند منصور حکمت در مورد "سیاست سازماندهی ما در میان کارگران" است اما اینجا به نفع نیست که اسم منصور حکمت برده شود بلکه شخص بی نام و نشانی بنام "خط کمونیسم کارگری" این ها را گفته است که خود ایشان هم جزئی از آن بوده اند! بگذریم.

روشن است که او عامدانه دارد خود را به نفهمیدن میزند و بحث مرا که آشکارا در مورد محفلیسم و محافل "کارگری" با گیومه در خارج از ایران است که ربطی دیگر به کارگران ندارند با محافل کارگران در محیط کار که بوضوح و سیاه روی سفید گفته ام که بحث من در مورد آنها نیست یکی میکند تا بخیال خود بتواند علیه من و علیه حزب کیفرخواست صادر کند. بعدا به این کیفرخواست هم میرسیم.

ادامه دهیم. "کاظم نیکخواه همانطور که از لیدرهای عضو دفتر سیاسی این حزب انتظار میروید چنان بی پروا فعالین جنبش کارگری را مسخره و تحقیر میکند و حتی پاره فراتر میگذارد و کل طبقه کارگر را به استهزا میگیرد (واقعا؟) که تنها کافی است تا یک فعال جنبش کارگری ذره ای برای خود و طبقه اش فقط و فقط احترام قائل باشد تا از این حزب دوری کند."

اما زدن کاظم نیکخواه کافی نیست. مالیخولیای مسخره اینجا تکمیل میشود. برای اینکه این "فعال جنبش کارگری" که ایشان اشاره کردند که باید از حزب دوری کند، بطور قطع علیه این حزب بسیج شود و در آن آینده ای که وعده داده اند که "حزب باید پاسخگو باشد" بشود سند کامل ارائه داد قدری تخصص لازم است. این متخصص باید نشان دهد که نوشته "محفلیسم در برابر تحزب طبقه کارگر" از کاظم نیکخواه نیست بلکه او از روی دست منصور حکمت نوشته است! حتی قسمت اولش را از جایی یعنی از آرشیو منصور حکمت اخذ کرده است. اگر منصور حکمت زنده بود بی تردید رضا مقدم ادعا میکرد که این نوشته را تماما منصور حکمت نوشته است. اما در این نوشته فاکتلهایی آمده است که مربوط به بعد از مرگ منصور حکمت است. پس کارآگاه ما باید این معمای پیچیده را با زیرکی حل کند. دقت کنید! "قسمت اول نوشته محفلیسم در برابر تحزب طبقه کارگر" در مسخره کردن فعالین جنبش کارگری متعلق به فضای همان دوران جداییهای ۱۹۹۹ است و گویا از جایی اخذ شده است! (کارآگاه کشف کرد! فقط قسمت اول مربوط به ۹۹ است!) هر شخص غیر متخصصی (دقت کنید! ایشان بعنوان متخصص حرف میزنند!) هم میتواند تشخیص دهد که ساختمان نوشته، ترکیب جملات کوتاه و بلند و ضرب آهنگ جملات و کل این قسمت با دو بخش دیگر متفاوت است. با این ادبیات که مبتکر آن منصور حکمت بود

کوشیدند تا فعالین جنبش کارگری که حزب را ترک کردند را تحقیر کنند". (رضا مقدم در این بن بست) بله متهم اصلی پیدا شد! منصور حکمت! معلوم شد که رضا مقدم متخصص تجزیه تحلیل نوشتجات و کارآگاه هم هست و در عین حال "هرشخص غیر متخصصی" هم میتواند تشخیص دهد که حرف این کارآگاه درست است! واقعا که این دوست ما دچار مالیخولیای عمیقی شده است. اول من "یکی از لیبرهائی" حزب میشوم تا حمله به من کل حزب را تضعیف کند و بعد من کسی میشوم که از آرشيو منصور حکمت چیزی را برداشته ام و تکمیلش کرده ام! و بعد نتیجه میگیرد که "تحقیر و تمسخر فعالین جنبش کارگری توسط حزب کمونیست کارگری یکی از نتایج بحث منصور حکمت در باره "حزب و قدرت سیاسی" در کنگره دوم حزب بود". گیج سری و پرونده سازی و هوچیگری واقعا حد و حسابی ندارد!

نوشته ام با این نقل قولها طولانی میشود و گرنه بحث از اینها خیلی جالب تر است. حرف من با ایشان اینست که دوست عزیز! اولاً شما نشان داده اید که خط و سیاستتان به کارگران و طبقه کارگر ربطی ندارد و با این دفاع ظاهراً پرحرارت از کارگران میخواهید همین را مخفی کنید و من دقیقاً همین را در این نوشته و در آن نوشته نشان داده ام. من طبقه کارگر و محافل کارگری را تحقیر نکردم. من خودم را کمتر از شما و هیچیک از این "فعالین" مورد احترام شما جزئی از کارگران و طبقه کارگر نمیدانم. من کسانی را نقد کردم که آنچنان مخالفت با حزب کمونیست کارگری کورشان کرده است که دخالتگری موثر حزب کمونیست کارگری و حمایت از این جنبش و راه نشان دادن به این جنبش و سخنگوی این جنبش بودن را ابلهانه "سورچرانی جنبشها" مینامند. این را بروید به کارگر شرکت واحد و نساجی کردستان و نیشکر هفت تپه و پتروشیمی ها بگویند ببینید به شما چه جواب میدهند. من کسانی را نقد کردم که يك ذره اگر دلسوزی برای طبقه کارگر برایشان مانده بود میبایست کار این حزب و هر جریانی که جنبش کارگری را اینچنین فعالانه و بدون انکار تقویت میکند را ارج میگذاشتند. کسانی مثل شما و شرفزدگی عقب مانده کسانی را نقد کردم که ۳۰ سال است دستشان به سیاه و سفید نخورده است اما بنام کارگر سابقه و شجره نامه بیرون میکشند و میخواهند من هم دستهای پینه بسته ام را نشانشان دهم تا بگویند نه این مربوط به ایران نیست، شما تحصیل کردگان طبقات دیگرید. من شما را که میخواستید و تلاش کردید بنام کارگر و بنام دستهای پینه بسته، کارگران را قانع کنید که "وزن سیاسی شان را پشت سر بخشی از بورژوازی در برابر بخشهای دیگر بورژوازی بگذارند" افشا کردم. این مواضع را هرکس چه کارگر چه غیر کارگر بگوید ضد کارگری است و تنها قابل تحقیر است. من این محفلیسم ضد حزیت، مغایر با مصالح طبقه کارگر و متضاد با تشکل و محافل کارگری در محیط زیست کارگران را نقد کردم. من کسانی را در آن نوشته ام بقول شما "تحقیر" و بقول خودم نقد و افشا کردم و شما با این حرارت از آنها دفاع میکنید که میگویند "امروز در ایران اساساً بحث شورا برای کارگران خوشایند نیست. امروزه جمهوری اسلامی از پس شوراهای اسلامی کار، و سرکوب و جنایتی که توسط این شوراها انجام شد، مفهوم شورا بار منفی پیدا کرده. تو با هر کارگری که بخواهی صحبت کنی، بگی که آقا باید شورا درست کنیم، باید ۱۰۰ ساعت توضیح بدهی که آقا این شورا يك شورای دیگری است؛ ولی هرچقدر هم که توضیح بدهی اغلب کارگرها شورا را در این چارچوبه و با کارکرد ضدکارگری دیده اند. حتی تاریخی هم که نگاه کنیم، می بینیم که در يك بازی سرکوب گرانهی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی شوراهای خودروی کارگری به این شوراها تبدیل شدند. این سرکوب فقط نظامی نبود. اگر در يك دوره ای شوراهای خودروی کارگری، بعشوراهای اسلامی تبدیل شدند و گسترده شدند و از طرف طبقه کارگر پذیرفته هم شد، این فقط با سرکوب نظامی و پلیسی نبود؛ یعنی کارگر را فقط با تفنگ و ادار نکردن که این را بپذیر که شورای اسلامی درسته. زمینه اجتماعی اش هم بود." (عباس فرد در گفتگو با بهمن شفیق و مرتضی افشاری)

من شما و اینها را که بنام کارگر میگویند شورای کارگری برای کارگر خوش آیند نیست و تاریخ پر از سرکوب و خونی را که پشت سر این ارگانهای جاسوسی جمهوری اسلامی قرار دارد انکار میکنند نقد کردم. حتی نقد هم نکردم از شما نقل قول

آوردم. افشایانان کردم. نیازی به تحقیر شما و اینها و بقیه امثال شما نیست. شکوه و جلالتی ندارید که کسی لازم باشد از شما بگیرد. وقتی رگ گردنتان بیرون میزند دیگر زبانتان هم به زبان کارگر شباهتی ندارد بلکه زبان اشرافیت مضمحل شده قرن پیش است. میگویید "این خشم يك آپاراتچی حزبی است!" کاظم نیکخواه بدون حزب هیچ نیست. صفر است!" اگر قرار است ما در روزگاری در آینده بخاطر افشا و تحقیر این محفلیسم عقب مانده مالیخولیایی شرق زده به کسی پاسخگو شویم، شما همین الان جوابتان را از کارگران گرفته اید. واقعا نگرفته اید؟

انشعاب ها و "بن بست" کذایی

بگذارید چند کلمه هم در مورد انشعاب بگویم و این نوشته را تمام کنم. از همان عنوان کتاب رضا مقدم "بن بست سه حزب کمونیست کارگری" روشن است که نویسنده اش قصد بحثی جدی ندارد. عدد سه بخودی خود قرار است ثابت کند که این حزب و خط منصور حکمت دچار بحران و بن بست است. همسایه بغل دستی ایشان میتواند محفل رضا مقدم - آذرین را هم به آن اضافه کند و عدد را به چهار برساند و وضعیت این محفل را به همه تعمیم دهد و بحران و بن بست عمیق تر را بیرون بکشد. يك مخالف دیگر حزب که سابقه و گذشته مشترکی با این حزب ندارد میتواند کومه له علیزاده و حتی عبدالله مهتدی را هم به این عدد اضافه کند و عدد شش را بیرون بکشد و بحران را از این هم عمیق تر نشان دهد. يك آخوند میتواند همه چپها و گروههای مدعی مارکسیسم را کنار هم قرار دهد و عدد ۱۰۰ را بیرون بکشد و همه کمونیستها را بحرانی نشان دهد!.. این فرض من در آوردی نیست. دارند در روز روشن این کار را میکنند. دقیقا بحث و استدلال رضا مقدم هم از این دست است. قرار نیست سیاست مورد بحث قرار گیرد. قرار نیست ایشان سرش را از پنجره بیرون کند و نقش و فعالیت و پیشروی های حزب را ببیند. تعداد انشعابها و عددهای دویست و پنجاه و صد و پنجاه و چهل برای نشان دادن بحران حزب کمونیست کارگری کفایت میکند! ما در مورد این اعداد ادعایی و حد بزرگنمایی شدن آنها و چند و چون آن با هیچیک از رفتگان از این حزب وارد بحث و جمل نشدیم و نخواهیم شد. با رضا مقدم هم که دوست دارد همین عددها را جلوی ما بگذارد بحثی در این زمینه نداریم. واقعیات گویا تر از اینهاست. پراتیک سیاسی علاوه بر همه چیز طول و عرض ها را هم دارد نشان میدهد. از جمله طول عرض محفل رضا مقدم را.

رضا مقدم با کنار هم قرار دادن "سه حزب کمونیست کارگری" آشکارا میخواهد خود را به موضوعاتی که در این جدایی ها موضوع اختلاف و جدایی بودند نزند. گویا بحث بر سر يك جریان واحد سیاسی است که سه شقه شده است. نه جریاناتی که بر سر موضوعات متعددی اختلاف سیاسی داشته اند. حزب کمونیست کارگری همان حزبی است و همان خطی را دارد پراتیک میکند و به پیش میرسد که در دوره منصور حکمت داشت. واقعیت این حزب دارد نشان میدهد که این حزب نه دچار بحران است و نه حتی وقفه ای در فعالیتهايش در این اختلافات ایجاد شده است. اسناد متعدد منتشر شده دارد میگوید که این حزب در دفاع از سوسیالیسم، در دفاع از انقلاب، در دفاع از شوراها و رادیکالیسم و اعتصاب و کارگر و حوزه و بسیاری از جنبه های مختلف کمونیسم کارگری محکم ایستاد و از خط کمونیسم کارگری و منصور حکمت دفاع کرد. هرکس که واقعا طرفدار سوسیالیسم کارگری باشد می بیند و به شوق می آید که این حزب بر سر انقلاب کارگری و سوسیالیسم فوری در برابر کسانی که میخواستند حزب را همچون رضا مقدم به پیشواز دوم خرداد ببرند محکم ایستاد و بعد هم دارد سیاست کارگری و رادیکال را با سماجت و جدیت و وسیع تبلیغ میکند و به پیش میرود. کسی که به این سه جریان نگاه کند متوجه میشود که پراتیک و خط و سیاست های متفاوتی و وضعیت تشکیلاتی کاملا متفاوتی بر هر کدام از این جریانات حاکم است و کنار هم قرار دادن و يك کاسه جلوه دادن آنها فقط کوتاه نگری و از سر خصومتی کور نسبت به این حزب است. روشن است که منصور حکمت اگر هم زنده بود نمیتوانست سازمان و حزبی بسازد که با دیوار چین از جامعه جدا باشد و تحت تاثیر تحولات و

رویدادها و جنبشهای بیرون از خود قرار نگیرد و به این دلیل انشعاب و اختلافی در آن پیش نیاید. همانطور که مارکس و لنین نیز نتوانستند و ادعایی هم در این زمینه نداشتند. همانطور که منصور حکمت نتوانست جلوی این را که رضا مقدم و آذرین به فرموله کنندگان "جنبش اصلاحات" و کشاندن کارگران پشت سر بورژوازی تبدیل شوند بگیرد. اینها الفبای سیاست است. کسی آمده است و می‌خواهد در مورد انشعاب و اختلاف در حزب کمونیست کارگری سخن بگوید اما از همان اول اعلام میکند که وارد بحثهای سیاسی ای که پیش آمده نمی‌خواهد بشود! اعلام میکند که به موقعیت و پراتیک و سیاستهای حزب کمونیست کارگری بعد از این جدایی‌ها هم کاری ندارد! همین که جدایی ای پیش آمده خودش نشان دهنده بن بست و بحران است! میتوان او را در دلخوشی و خود فریبش تنها گذاشت. تا نبیند که نه فقط در يك سال و دو سال گذشته حزب کمونیست کارگری در صحنه سیاسی ایران و در پیشبرد جنبش کارگری و کمونیستی گامهای بلندی به جلو برداشته است، بلکه حتی در وسط داغی اختلافات نیز يك لحظه از فعالیتهای اجتماعیش دست‌نسته است. زیرا میدانسته است و میدانند دارد چه میکند. زیرا خط روشنی دارد. زیرا مشغله‌ها و بحران و بن بست و مشغله‌های رفتگان از جمله حال و روز محفل رضا مقدم هیچ ربطی به این حزب ندارد. زیرا این حزب با جامعه و با طبقه کارگر امروز بیش از همیشه پیوند دارد و از جنبش فعال اجتماعی و رادیکال دارد نیرو می‌گیرد و متقابلاً به آن نیرو و شفافیت میدهد.

اول بار در شماره ۷۰ نشریه کارگر کمونیست به تاریخ ۳ آبان ۱۳۸۶ (۱۲۵ اکتبر ۲۰۰۷) منتشر شد.

پایان

ما مسبب انزوای رضا مقدم نیستیم

بحث و کشاکش در درون سندیکای شرکت واحد بر سر تشکیل یا عدم تشکیل مجمع عمومی و غیره، بازتاب گسترده ای در جامعه پیدا کرده است. هرکس به فراخور حال جانبی را گرفته است. ما بعنوان حزب کمونیست کارگری در نوشته ها و بحثهای متعددی اعلام کردیم که در بحثها و اتهام زنی هایی که طرفین در سندیکای واحد علیه یکدیگر مطرح میکنند جانب هیچکدام را نمیگیریم و این نوع اتهامات را به زیان جنبش کارگری میدانیم. ما تاکید کردیم که راه برون رفت از این موقعیت مراجعه به توده کارگران یعنی مجمع عمومی اعضا است و این مجمع میتواند نمایندگان راستین کارگران را انتخاب کند و به طرفین و به هر فعال کارگری در سندیکای واحد که دلسوز تشکل کارگران و سندیکای واحد است فراخوان دادیم که اگر میخواهید سندیکای واحد از این وضعیت و شکاف خلاص شود ابتکار تشکیل مجمع عمومی را خود بدست بگیرید و توده اعضا را به تجمع و نظر دهی و تصمیم گیری فرا بخوانید و قاعدتا اینجاست که میشود هر توطئه ای را افشا کرد و هرکس را که ریگی در کفش دارد از توطئه گری بازداشت.

روشن است که این موضع که قبل از آن هم برخی فعالین شناخته شده کارگری اتخاذ کردند در واقع موضع سوم است و با هیچکدام از موضعگیریهای طرفین این کشاکش یکی نیست. اما برخی جریانات و افراد فرصت را غنیمت شمردند تا کینه و نفرت و خصومت خود علیه حزب را بیرون بریزند و با وقاحت و باید گفت با شارلاتانیسم حزبی را که بدون اغراق بیش از هر جریان دیگری علیه حکومت و همه جناحهایش تلاش و مبارزه کرده، کنار جریان امنیتی و امثال اینها قرار دهند. سوال اینست که آیا هرکس ناچار است در این بحث و جمل حتما جانب یکی را بگیرد؟ آیا نمیشود در مارکها و انگهایی که طرفین به هم میزنند سهمیم نشد و از مجمع عمومی یعنی تصمیم توده اعضا دفاع کرد؟ آیا بیهی ترین موضعی که حزبی مثل حزب کمونیست کارگری میتوانست بگیرد که همیشه از بدو تشکیلش مدافع اصولی مجمع عمومی بوده است، این نیست که امروز در این بحث و اختلاف هم از مجمع عمومی دفاع کند؟

رضا مقدم چه میگوید؟

رضا مقدم یکی از کسانی است که فورا در این مورد نیز سر از لاک خود بردآورد و شروع به در افشانی از نوع خود کرد. رضا مقدم یکی از مدعیان پرمدعا و تنها مانده جنبش کارگری است. برآستی فکر میکردم رضا مقدم در سالهای اخیر با چرخیدن به سمت

سرنگونی طلبی و شکست و بن بست ارزیابیهای بی پایه اش در مورد دوم خرداد که برخی را در ادامه اشاره میکنم، کینه و دشمنیش با حزب هم کاهش یابد. اما لجن پراکنیهای ماههای اخیرش علیه حزب نشان میدهد که خصومت و نفرت پراکنی او پایان ندارد. دلیلش قطعاً اینست که حزب کمونیست کارگری را بانی انزوا و شکستش میدانند. او از حزب رفت و ادعا کرد که بزودی حزبی کمونیستی و کارگری خواهد ساخت. اما هرچه زمان گذشت بیشتر و بیشتر منزوی و تنها ماند و در لاک خویش فرو رفت. اما این را نمیفهمد که ما مقصر تنها ماندن و انزوی او و هیچ کس دیگری نیستیم و از جدایی او از حزب حدود بیست سال گذشته است و اگر او هنوز بعد از این همه سال تنها و منزوی و بدون تشکیلات و حزب است و مدام تنها تر شده است، دیگر باید برای خود او هم روش باشد که مقصر نمیتواند حزب کمونیست کارگری باشد.

بهر رو رضا مقدم تلاش میکند از آب گل آلود اختلاف در سندیکای واحد ماهی بگیرد و تمام کینه خود نسبت به حزب را بیرون بریزد و مثل همیشه به عبث امیدوار باشد که این کشاکش به زیان حزب تمام خواهد شد و در حزب "انشقاق ایجاد خواهد کرد" و در این میان شاید از این نمد کلاهی هم نصیب ایشان شود. او در یک کلیپ ویدئویی کینه و نفرت عمیق خود را نسبت به حزب کمونیست کارگری و رهبران آن با منتهای جعل و دروغ پردازی بیرون میریزد و از این که ما از برگزاری مجمع عمومی اعضا در سندیکای واحد دفاع کرده ایم بارها ادعا میکند که حزب کمونیست کارگری دست در دست نیروهای امنیتی دارد. این ادعای سخیف در مورد حزبی که فعالترین جریان علیه تمام جناحها و نهادهای جمهوری اسلامی است واقعا بلور از ابتدایی ترین شرافتمندی سیاسی است.

تطهیر شوراهای اسلامی

او در جواب سوالی که آیا دفاع حزب کمونیست کارگری به دلیل سیاستهای همیشگی این حزب در دفاع از مجمع عمومی نیست، جواب میدهد که "تخیر. اگر این حزب از مجمع عمومی دفاع میکند چرا از شوراهای اسلامی دفاع نمیکند! زیرا شوراهای اسلامی هم متکی به مجمع عمومی هستند". واقعا انسان از این همه تعفن سیاسی در حیرت میماند. او حاضر است شوراهای کثیف اسلامی را تشکیلی متکی به مجمع عمومی توده کارگران قلمداد کند تا لگدی نثار حزب کمونیست کارگری کرده باشد. و این منتهای رذالت و سپیاشی نه فقط علیه حزب بلکه علیه کارگران و سنتهای جمعی است. چه کسی گفته است که شوراهای اسلامی متکی به مجمع عمومی هستند؟ این ها ارگانهای جاسوسی هستند و تنها و تنها متکی به دستورات از مقامات حکومت اسلامی هستند. نه از مجمع عمومی. این را همه دنیا میدانند. اما رضا مقدم این ادعای زشت را که حتی یک تک نفر انسان شریف در این دنیا به آن اعتقاد ندارد را پیش میکشد تا نشان دهد که حزب کمونیست کارگری طرفدار مجمع عمومی نیست بلکه میخواهد یک جناح راست و امنیتی در سندیکای واحد را جلو بکشد.

رضا مقدم میدانند که از فعالین شناخته شده جنبش کارگری چندین نفر از برگزاری مجمع عمومی سندیکای واحد دفاع کرده اند که از آن جمله میتوان محمود صالحی و واله زمانی را نام برد. رضا مقدم جرات نمیکند اینها را هم دست در دست امیستی ها قلمداد کند و در نتیجه بطور مشخص کار محمود صالحی را اینطور توضیح میدهد که "محمود صالحی اشتباهها به این دام افتاده است" اما فوراً این تهدید را هم میکند که اگر ادامه دهد دیگر اشتباه نیست. یعنی ایشان همین انگهای کثیف را به سوی او هم پرتاب خواهد کرد.

افاضات و لجن پراکنی ها و انگهای امنیتی و امثال اینها که رضا مقدم به سوی حزب کمونیست کارگری پرتاب کرده زیاد است.

سناریوی جعلی: حزب و سندیکای واحد

ادعای این که حزب گویا به جناح اسانلو در سندیکای واحد سمپاتی دارد و داشته نیز از آن ادعاهای بیمارگونه است که با هزار فاکت میشود جعلی بودن و بی پایه بودن آنرا نشان داد. رضا مقدم میگوید تا زمانی که اسانلو و ترابیان و میرزایی در راس سندیکا بودند طرفداران حزب با سندیکا خوب بودند. اکنون هم میخواهند همین جناح را حال بدون اسانلو سرکار بکشند و به این دلیل از مجمع عمومی دفاع میکنند! این فقط خزعبلاتی است که از ذهن بیمار رضا مقدم بیرون می آید. همانطور که اشاره کردم ما همیشه بنا به اصول برنامه ای مان از مجمع عمومی و تصمیم گیری توده کارگران دفاع کرده ایم. در مورد اسانلو و جناح او هم اتفاقا عکس آنچه را که این آدم میگوید میتوان با صدها فاکت نشان داد. واقعا کدام جریان بیش از حزب کمونیست کارگری وقتی اسانلو سیاستهای راست و توده ایستیش را بیرون ریخت او را نقد کرد؟ شهلا دانشفر، خود من و رفقای دیگری نوشته های متعددی در نقد سیاستهای اسانلو و در دفاع از رادیکالیسم و چپ در جنبش کارگری نوشته ایم که میتوان در جای خود آنها را بعنوان شواهد نشان داد. آیا رضا مقدم میتواند يك تك جمله در دفاع از سیاستهای اسانلو از جانب حزب پیدا کند و نشان دهد؟ مطلقا نه. چون وجود ندارد. اما دهانش را باز میکند و تصویری را که خود در خلوت خود با کینه توزی ساخته است بیرون میریزد و شرم و مسئولیت و امانتداری ای هم در قبال مخاطبش وجود ندارد. یادم نمی آید که رضا مقدم يك بار سیاستهای راست اسانلو را وقتی که از قانون کار حکومت و خانه کارگر و انتخابات حکومتی و غیره دفاع میکرد نقد کرده باشد. ما در عین حال وقتی که اسانلو در زندان بود برای آزادی او تلاش کردیم و اینهم جزو پرنسپ ماست که از آزادی همه زندانیان سیاسی مستقل از اینکه با آنها اختلافی داریم یا نداریم دفاع میکنیم. به همین دلیل از آزادی رضا شهابی، بهنام ابراهیم زاده و هر فعالی کارگری و سیاسی هم وقتی که در زندان بودند فعالانه دفاع کرده ایم و باز هم خواهیم کرد. فقط يك جریان حاشیه ای بی ربط به جامعه و بی ربط به جنبش کارگری میتواند اینچنین غیر مسئولانه احکام بی پایه و کذب را علیه يك حزب چپ و کمونیست ردیف کند و از اینکه دارد دروغ میگوید خم به ابرو نیاورد. رضا مقدم نیاز به فاکت ندارد. نیاز به حقیقت ندارد. او گویی يك انبان پر از عقده های گذشته نسبت به حزب کمونیست کارگری است و سر هر بزرگاهی مقادیری را بنام "تحلیل" بیرون میریزد و فضا را مسموم میکند. و باز هم متوجه نمیشود که علت انزوا و تنهاییش چیست.

”چرخش به چپ!“

در این ویدئو این تحلیل هم از رضا مقدم بروز میکند که از دی ماه ۹۶ مساله آئرناتیو آینده روی میز آمد و جنبشهای اجتماعی برخی به چپ و برخی به راست چرخیدند و گویا ایشان از آن جنبشهایی هستند که به چپ چرخیده اند. میدانید این تحلیل از کجا می آید؟ حقیقت اینست که تا دی ماه ۹۶ رضا مقدم هنوز فکر میکرد که دوم خرداد یا بقول او "جنبش اصلاحات" پیروز خواهد شد و جمهوری اسلامی خود را تثبیت میکند. با خیزش دی ماه ضربه ای به مغز ایشان وارد شد و متوجه شدند که سالها در گمراهی بوده اند.

رضا مقدم قبل از دی ماه طی سالها به همراه رهبر سابقش ایرج آذرین ارزیابی شان این بود که جنبش کارگری شدیداً غیر متشکل و دفاعی است و هیچ تهدیدی برای بورژوازی و جمهوری اسلامی نیست. میگفتند "لیبرالیسم که منظورشان همان دوم خرداد بود تمام اقشار و طبقات جامعه را پشت سر خود دارد"، میگفتند "جمهوری اسلامی به سمت تثبیت و استحکام میرود" و در نتیجه کاری نمیشود کرد جز اینکه "کارگر باید از جناحهایی از سرمایه در مقابل جناح دیگر دفاع کند و وزن سیاسی خود را پشت سر يك جناح از بورژوازی بیندازد" (بنقل از جزوه چشم انداز و تکالیف نوشته ایرج آذرین و رضا مقدم) منظور اینها این بود که باید از دوم خرداد حمایت کرد. اما وقتی که دیدند همان تعداد معدود همراهانشان هم با این بحثهای راست و ارتجاعی

سرعت پراکنده شدند و تنه‌ایشان گذاشتند به پیله خود رفتند و بعد از مدتی کوپل رضا مقدم - ایرج آذرین هم از هم وارفوت و به دو تک نفر مجزا تبدیل شد. بعد از خیزش دی ماه او به نحو زنده ای به سمت سرنگونی طلبی چرخید اما بروی مبارک نیاورد که ادعاهای قبلیش در مورد "تشییث حکومت" و "بی تاثیرى جنبش کارگری" و جایگاه مسلط دوم خرداد در جامعه و غیره را نقد کند یا حداقل توضیحی در مورد چرخش خود بدهد. چنین انتظاری از اینها بیهوده است.

حال کسی که به کارگران فراخوان میداده است که کارگر باید وزنش را پشت یک جناح علیه جناح دیگر بیندازد، با وقاحت آمده است و ادعا میکند که حزب کمونیست کارگری که رادیکال ترین و سرنگونی طلب ترین حزب در سیاست ایران است و هیچگاه توهمی نسبت به هیچ جناح و دار و دسته حکومتی نداشته است، بدنبال امنیتی ها روان شده است! واقعا دریغ از یک جو اماتنداری و شرافتمندی سیاسی و حقیقت گویی!

ادعاهای سخیف و بی پایه و انگ زندهای غیر سیاسی در ویدئوی اخیر رضا مقدم بسیار است و واقعا ارزش پاسخگویی ندارد. او به شیوه ای بسیار نازل نقد صمیمانه سخنان رضا شهابی توسط شهلا دانشفر در سال گذشته وقتی که در خارج کشور علیه چپ سخنانی ایراد کرده بود را به نحو بسیار نازل و زشتی تنزل میدهد و میگوید "به او گفتند ما باعث شدیم تو آزاد شوی بنابراین ساکت شو! دهانت را ببند!"

این نوع دو بهم زنیهای خفیف و حقیرانه فقط از کسی بر می آید که به سیم آخرزده است و فقط میخواهد فضا را مسموم کند و خود را نیازمند توضیح به کسی نمیداند.

نکات و ادعاهای بی پایه در ویدئوی رضا مقدم علیه حزب بسیار است و اینجا فقط به چند مورد معدود اشاره کردم. نکته اصلی اینست که ما تاکید کرده ایم که در کشاکش و اختلافاتی که در سندیکای واحد پیش آمده است رجوع به توده اعضا را درست ترین و واقعی ترین و اصولی ترین تصمیم میدانیم و بنظر ما هرکس که بخواهد به تخفیف این بحران کمک کند باید همین موضع و جهت گیری را اتخاذ کند. نباید به این بهانه یا به این دلیل که کسانی که فراخوان مجمع عمومی را داده اند کارنامه خوبی ندارند جلوی مجمع عمومی ایستاد. داور یک تشکل توده ای کارگری خود کارگراند نه کس دیگری. با برگزاری مجمع عمومی اعضاست که میتوان هر توطئه ای را خنثی کرد و افراد صلاحیت دار را به راس سندیکا انتخاب کرد. دور زدن این مسیر با ادعای اینکه طرف مقابل از امنیتی ها دستور گرفته و غیره به جای خوبی منجر نشده و نخواهد شد. باید تلاش کنیم که این جو مسموم هرچه سریعتر خاتمه یابد.



در سالهای اواخر دهه هفتاد یعنی قبل و بعد از روی کار آمدن خاتمی و "دوم خرداد"، جامعه ایران دستخوش تحولاتی انکار ناپذیر بود. فضای اعتراضی در میان کارگران، دانشجویان و معلمان، بالا و روبه گسترش بود. کارگران مراسم های اول مه را با سرود انترناسیونال برپا میکردند. شورشهای شهری از هر گوشه ای سر بر می آورد، اختلافات در درون حکومت در حال افزایش بود، خود سران حکومت داشتند از "گشتی طوفان زده حکومت" سخن میگفتند. اما رضا مقدم و ایرج آذرین... مشغول فرموله کردن پیروزی "جنبش اصلاحات" کذابی شان بودند و میگفتند "بورژوازی جنبش کارگری را تهدیدی برای خود نمی بیند". حزب کمونیست کارگری از همان مقطع روی کار آمدن خاتمی یعنی سال ۷۶ و یعنی دو سال قبل از کنگره دوم حزب که ایشان دوست دارند آنرا مبدا تاریخ قرار دهند، چنین اعلام کرد: "مردم به خاتمی رای دادند چون قصد از میان بردن این رژیم را دارند و خاتمی و قدرت گیری جناح مدافع او را ابزاری میدانند که میتواند فروپاشی رژیم اسلامی را تسهیل و تسریع کند"

آنچه منصور حکمت دید و تاکید کرد این واقعیت بود که در شرایطی که بورژوازی دچار بحران است و میخواهد پهر قیمت شده حکومتش را سرپا نگه دارد و جنبش اعتراضی گسترده ای در جامعه در جریان است، یک حزب کمونیست و کارگری یک لحظه نباید در رفتن برای سرنگونی حکومت و گرفتن قدرت تردید کند. بهیچ وجه نباید بگذارد کارگران و مردم پشت سر هیچ بخشی از بورژوازی چه در قدرت چه در اپوزیسیون قرار گیرند.

بحث حزب و قدرت سیاسی در چنین شرایطی طرح شد. مساله این بود که چگونه میتوان از اینکه کارگران به دنباله رو بورژوازی تبدیل شوند جلوگیری کرد. (از مقاله اولین منادیان "جنبش اصلاحات"، کاظم نیکخواه)